

# ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی

## ویژه تصوف

زیر نظر سیدحسین نصر

### مقاله‌ها:

جوانمردی در ایران اسلامی	محمد جعفر محبوب
سهم ایرانیان در ادب صوفیانه عرب	احمد مهدوی دامغانی
تأثیر ایران بر ادبیات و تصوف در آسیای جنوبی	خلیق احمد نظامی
عین القضاة همدانی و رساله شکوی الغریب او	حمید دباشی
اهمیت آثار فارسی سهروردی	مهدی امین رضوی
مفهوم علم در مثنوی مولانا جلال الدین	محمد استعلامی
خواجه خرد و رساله نور وحدت وی	ویلیام چیتیک
عرفان نظری و سیر و سلوک در تصوف	سیدحسین نصر

### نقد و بررسی کتاب:

طریق صوفیانه معرفت	لئونارد لوئیزان
ازدواج موقت و ضرورت‌های اجتماعی	ولی رضا نصر
حدیث نامکرر ایران و غرب	نادر انتخابی

# ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی  
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

## گروه مشاوران :

گیتی آذری، دانشگاه کالیفرنیا - برکلی  
پیتر چلکوسکی، دانشگاه نیویورک  
راجر سیوری، دانشگاه تورنتو  
ریچارد فرای، دانشگاه هاروارد  
محمدجعفر محبوب  
سیدحسین نصر، دانشگاه جورج واشینگتن  
احسان بارشاطر، دانشگاه کلمبیا

## دبیران:

داریوش شایگان  
شاهرخ مسکوب

دبیر نقد و بررسی کتاب:  
احمد کریمی حکاک

## مدیر:

هرمز حکمت

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش درباره میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران. این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحده آمریکا است.

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.  
نامه‌ها به عنوان سردبیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

## Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200  
Bethesda, MD 20814, U.S.A.

تلفن: ۱۹۹۰-۶۵۷-۳۰۱

## بهای اشتراك

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:  
سالانه (چهار شماره) ۳۵ دلار، برای دانشجویان ۲۰ دلار، برای مؤسسات ۶۵ دلار  
برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:  
با پست عادی ۶/۸۰ دلار  
با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

## عرفان نظری و سیر و سلوک در تصوف

هدف تصوف وصول به حق و سیر در طریق کمال است و گذر از مراحل آغشته با نقص بشری به مراتب آمیخته با تمامیت و کمال انسانی. از آغاز ظهور تصوف که مصادف با تبلور وحی اسلامی است سیر و سلوک همواره اصل و اساس تصوف بوده و بزرگان معرفت هم خود را به بیان نحوه طی طریق و رهائی از موانع راه و اشاره به نشیب و فرازهای آن معطوف می داشتند و کمتر به بحث‌های نظری و گفت و شنود پیرامون مفاهیم ذهنی و افکار و پندار درباره حقیقت و آغاز و انجام دائرة وجود می پرداختند. لکن در قرن ششم، نخست در آثار دیرین غزالی و تمهیدات و زیدة الحقائق عین القضاة همدانی و سپس به نحوی بس گسترده تر در رسائل متعدده محی الدین ابن عربی، که در قرن هفتم به رشته تحریر درآمد و به سرعت در سراسر جهان اسلامی گسترش یافت، باب جدیدی در تاریخ تصوف آغاز شد و عرفان نظری مورد توجه بسیاری از بزرگان تصوف قرار گرفت و محور تعالیم گروهی معتنابه از مشایخ صوفیه قرار گرفت، گرچه مورد قبول تمام طرُق تصوف نبود. با ظهور عرفان نظری مسأله رابطه بین آن و سیر و سلوک مورد بحث قرار گرفت و تا به امروز یکی از مسائل مهم در تحقیق پیرامون تصوف محسوب می شود.

---

\* استاد پیشین فلسفه در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و استاد کرسی اسلام شناسی در دانشگاه جورج واشنگتن و مؤلف سه حکیم مسلمان و مقالاتی در باره تصوف.

عرفان نظری کم و بیش از تعالیم شیخ اکبر سرچشمه گرفت، توسط صدرالدین قونوی و مؤیدالدین جندی و عبدالرزاق کاشانی و داود قیصری اشاعه یافت و به سرعت در سراسر بلاد شرقی اسلام و مخصوصاً ایران شکوفا شد، تمام جهان اندیشه اسلامی را از فلسفه گرفته تا کلام تحت تأثیر خود قرار داد و برخی از بزرگترین شعرا را مانند فخرالدین عراقی و شیخ محمود شبستری و شاه نعمت‌الله ولی و عبدالرحمن جامی به قلمرو خود کشانید. تا دوران حاضر، عرفان نظری محور اساسی عمیق‌ترین اندیشه‌ها در ایران و سایر بلاد اسلامی در شرق بوده است و در عین حال مورد حمله بسیاری از معاندان عرفان قرار گرفته و هنوز نیز قرار می‌گیرد. تنها ابن عربی نبود که دشمنانش او را امیت‌الدین بجای محی‌الدین می‌خواندند. در قرون بعدی نیز عناد با عرفان مکتب ابن عربی و پیروانش به صور گوناگون وجود داشت. اما از قرن گذشته با ورود تجدد و تجددگرایی به بلاد اسلامی صدای جدیدی به نعره مخالفان افزوده شد که هنوز نیز ادامه دارد. لذا لازم است کلامی چند پیرامون مخالفان عرفان نظری و آثار بزرگانی مانند ابن عربی و صدرالدین قونوی و داود قیصری بیان شود و به ایراداتی که گروه‌های مختلف گرفته اند پاسخی فراهم آید.

مخالفان عرفان نظری و یا علم عرفان را، که اهل آن آنرا بالاترین علوم می‌دانند، می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد: (۱) متشرعان قشری، (۲) صوفیانی که بیشتر به جنبه عاشقانه و یا زاهدانه تصوف توجه دارند و یا به ادبیات و هنری آمیخته با حال که از تصوف سرچشمه گرفته است، (۳) اهل استدلال و فلسفه بحثی که منکر راه دیگری برای وصول به حقیقت خارج از طریق استدلال اند، و بالاخره (۴) متجددان و پیروان فلسفه‌ها و نحله‌های فکری جدید که اساساً با عرفان و تفکر عرفانی مخالف‌اند.

از زمان گسترش مکتب ابن عربی و مخصوصاً نظریه وحدت وجود، که دارای ارتباط تام با آن مکتب است و در واقع در قلب اکثر مکتب‌های عرفان نظری قرار دارد، برخی از متشرعان ظاهر بین و قشری با عرفان نظری مخالفت شدید ورزیده و حتی پیروان و عقیده‌مندان به آنرا متهم به کفر و الحاد کرده‌اند همان گونه که از آثار ابن تیمیّه گرفته تا نوشته‌های محمد عبده در جهان تسنن و نیز تقریباً در تمام ادوار تاریخ تشیع مشهود است. انتقاد اصلی این گروه به نظریه وحدت وجود بر اساس ادعای از بین بردن فرق بین خالق و مخلوق و چشم پوشی از تعالی حق در این نظریه است، غافل از آنکه ابن عربی همواره از وحدت لایزال ذات احدیت سخن گفته و عرفاء هیچگاه بین رب و مربوب یا حق و خلق اشتباه

نکرده‌اند. نیز این گروه در بسیاری از موارد پیروان عرفان نظری را به عدم توجه به احکام مقدس شرع متهم ساخته‌اند و وحدت وجود و یا فلسفه "همه اوست" را، آن گونه که این نظر بین عرفای اسلامی هند معروف شد، عذری از برای سرپیچی از تعالیم شرعی و بجا آوردن تکالیف شرعی دانسته‌اند بی توجه به آنکه بزرگان مکتب عرفان همگی صاحب تقوی و مُصتر به ضرورت انجام احکام شرعی بوده‌اند. کافی است خواننده به فتوحات مکیه شیخ اکبر رجوع کند تا صحت این کلام مبرهن شود. وانگهی، برخی از طرق صوفیه که بیش از همه به جنبه شرعی دین مبین اسلام و ضرورت پای بند بودن به احکام آن اصرار ورزیده‌اند خود سهمی بزرگ در گسترش مکتب ابن عربی و عرفان نظری داشته‌اند چنانکه در مورد طریقه نقشبندیه دیده می‌شود.

و اما بین صوفیانی که بیشتر به جنبه عاشقانه و یا زاهدانه تصوف عنایت داشته‌اند، انتقاد از عرفان نظری معمولاً مبتنی بر این نظر بوده است که تصوف حال است و نه قال و این نوع بیان مطالب عرفانی به صورت نظری خود می‌تواند حجابی باشد که سالک را از وصال به معشوق دور می‌دارد. این گروه همچنین به قرون اولیه تاریخ تصوف اشاره می‌کنند و می‌گویند هنگامی که بزرگانی همچون بایزید و ذوالنون و جنید و حلاج ریشه تصوف را در قلب سالکان، و حتی در جامعه اسلامی استوار می‌ساختند، از عرفان نظری خبری نبود و این نحو برداشت از حقیقت عالم باطن یک نوع بدعت است. در مقابل این نوع اعتراض، که تا به امروز در برخی محافل صوفیان ادامه دارد، باید گفت که اولاً عرفان نتیجه قیل و قال نیست بلکه ثمرکشف و حال و مقامات عالیه است که دسترسی به آن به جز از راه تزکیه نفس و عشق به مبدء امکان پذیر نیست. عرفان نظری ثمرعلم حصولی نیست بلکه نتیجه علم حضوری است. البته هستند آنانکه با اتکاء به قدرت درک و حدسی که خداوند به آنان عطا کرده است به مطالعه و بررسی متون عرفان نظری می‌پردازند و بر اصطلاحات آن چیره می‌شوند ولی نه صاحب تقوی هستند و نه فضیلت، نه قلب خود را با یاد او صیقل داده‌اند و نه درون را از هواجس نفسانی تخلیه کرده و سپس به محاسن معنوی آراسته‌اند. لیکن وجود چنین اشخاصی ناقض اهمیت و ارزش عرفان نیست همانطور که سوء استفاده از یک کتاب طبّی ابن سینا توسط جاهلی که ادعای شناخت پزشکی را دارد ارجح آن اثر طبّی را نفی نمی‌کند.

در اینجا لازم به تذکر است که عرفان نظری، آن گونه که در آثار ابن عربی پرورانده شده است - در لحظه‌ای که جامعه اسلامی به علت دوری هرچه بیشتر از

مبدء وحی احتیاج به توجیه و بیان مفصل تر از حقایقی داشت که در قرون اولیه با اشاره بیان می شد. برای همگان وحتى برای آنانکه راه وطریق معرفت را می پیمایند ضرور نیست ونبوده است. مولانا جلال الدین، که نسلی بعد از ابن عربی می زیست، تأکید می کند که: «دفترصوفی سواد و حرف نیست/ جز دل اسپید همچون برف نیست.» در ملاقاتی که بین صدرالدین قونوی، شارح اصلی ابن عربی، و شیخ ابوالحسن شاذلی، مؤسس طریقه شاذلیه و از خداوندان عرفان اسلامی، دست داد در بیان اینکه حقیقت توحیدچیست صدرالدین به بحث مبسوطی پیرامون وحدت وجود پرداخت درحالی که شاذلی پس ازتکرار کلمه طیبیه لا اله الا الله سکوت اختیار کرد و ترجیح داد اسرار وحدت را در عالم بلا تعین سکوت مشاهده کند و از ریختن آن درغالب الفاظ زبان بشری اجتناب ورزد. ولی این موارد به هیچ وجه به معنای انکار اهمیت مکتب عرفان نظری، برای آنانکه احتیاج به چنین دانشی دارند تا بتوانند فکر و اندیشه درون را برای سیر و سلوک به سوی حقیقت مطلق آماده سازند، نیست. درعین حال، تعالیم باطنی اسلام که در تصوف و عرفان تبلور یافته است امکان وصول به حقیقت را از راه تزکیه و تصفیه و عشق به حق و بدون دانشی، که درصفحات آثار بزرگان عرفان مکتب نظری مندرج است، به انسان می دهد و راه وصول به مقام انسان کامل را منوط به دانستن اصطلاحات مکتب عرفان نظری نمی سازد.

در مورد خرده گیری فلاسفه استدلالی برعرفان نظری باز باید به قرون گذشته بازگشت. گرچه در دوران جدید نیز گروهی از متفکرانی که هنوز در قلمرو جهان فلسفه اسلامی قدم برمی داشتند باعرفان از دیدگاه فلسفه استدلالی معاندت ورزیده اند. درقرون گذشته بسیاری از پیروان فلسفه مشائی که رسیدن به حقیقت را فقط از راه استدلال ممکن می دانستند با مکتب ابن عربی مخالفت می کردند چنانکه مثلاً درمکاتبات بین صدرالدین قونوی وخواجه نصیرالدین طوسی مشهود است. در واقع، فقط در قرون بعدی بود که کوشش برای تلفیق بین فلسفه استدلالی و عرفان نظری توسط بزرگانی از فلسفه مانند ابن ترکه اصفهانی انجام یافت و با صدرالدین شیرازی به اوج کمال رسید. ولی حتی بعد از اشاعه مکتب ملاصدرا مخالفت فلاسفه ای که خودرا به حکمت بحثی محدود می ساختند با عرفان نظری کما کان ادامه یافت و امروزه نیز این نوع مخالفت با عرفان نظری در ممالک مختلف اسلامی به صور گوناگون دیده می شود. نیز متکلمان مکتب اشعری اکثراً با عرفان نظری مخالفت می ورزیدند و درقرن گذشته که کوششی در احیای کلام معتزلی، و دخول بیشتر استدلال

درحوزه کلام در ممالکی همچون مصر آغاز شد، این مخالفت همچنان ادامه یافت. بسیاری از متفکران معروف اسلامی در قرن گذشته که آنان را "مصلح" می نامند با عرفان نظری، هم از دیدگاه استدلالی و هم ظاهراً با توجه به اهمیت حفظ احکام شرعی و ظاهر دین، مخالفت شدید نشان داده اند. حتی در ایران نیز که تا حدی از صحنه این جدال دور مانده بود این نوع اعتراضات دیده می شود. و اما متجددان و پیروان نحل فکری جدید که از غرب سرچشمه گرفته است تقریباً یک صدا با عرفان نظری مخالفت ورزیده اند زیرا فلسفه هائی که از غرب در چند قرن گذشته برخاسته و تجدد را بوجود آورده است یا پیرو اصالت استدلال بوده است و یا تجربه حسی و خارجی، و یا مانند اگزیستانسیالیسم جدید منکر هردو ولی متکی به دید اصالت بشر و منکر حق و حقیقتی که آغاز و انجام عرفان است. اگر فلسفه های متمایل به عرفان در غرب ظهور کرده باشد، مانند فلسفه نیکولاس کوزانوس و یافرانترزون بادر، درحاشیه تاریخ فکری غرب باقی مانده و نفوذی بر آن "روشنفکرانی" که ظاهراً از تمدن اسلامی برخاسته ولی فقط تشنه تفکر و فرهنگ غربی بوده اند، و هنوز نیز هستند، نداشته است. البته جای تعجب نیست که فلسفه ای که بشر را جایگزین خداوند ساخته و عقل را به جنبه تحلیلی و استدلالی آن محدود می کند و منکر وحی به عنوان منشاء معرفت است نمی تواند مدافع عرفان نظری باشد. به همین جهت نیز بسیاری از متجددان چه در ایران و چه در سایر بلاد اسلامی در قرن اخیر حمله خود را به کاخ تفکر سنتی اسلامی مخصوصاً متوجه عرفان نظری ساخته و آنرا لاطائل و باطل شمرده و حتی ادعا کرده اند که همین عرفان مانع بزرگ پیشرفت علم در تمدن اسلامی شده است، غافل از آنکه بسیاری از دانشمندان بزرگ اسلامی مانند بوعلی و قطب الدین شیرازی به تصوف و عرفان علاقه مند بوده و نوشته هائی پُر ارج از خود در این زمینه باقی گذارده اند.

پاسخ وافی به تمام این گروه ها و اعتراضاتشان مستلزم رساله ای علیحده است و از امکانات این گفتار فراتر می رود. ولی ذکر این اعتراضات در عین حال لازم است تا اهمیت و مقام عرفان و رسائلی مانند *فصوص الحکم* و شرح های متعدد آن مانند شرح قیصری و جامی و *مصباح الانس* و *تمهید القواعد* روشن تر شود. امید است این نوع متون هر روز بیش از بیش مورد تحقیق و تفحص قرار گیرد و با اتکاء به محتوای آن رفع شبهات از عرفان نظری به لسانی امروزی انجام یابد و زمینه مساعدتری از برای درک عرفان نظری فراهم آید.

قبل از ترک این بحث شاید بی فایده نباشد که برای دفاع از اهمیت متون عرفان نظری چندکلمه به صورت مجمل درباره اهمیت عرفان علمی و نظری بیان شود. این علم که در واقع علم اصلی و دانش برین است هم ثمر نهائی طی طریق به سوی حقیقت است و هم راهنمای آن طریق. از یک سوی توان گفت که کتابی مانند *فصوص* که مثلهم از جانب مقام ختمی مرتبت<sup>(ص)</sup> است ثمر پیمودن راه کمال است که بدون آن چشم دل باز نمی شود و نمی تواند عالم غیب را مشاهده کند. بدون شک وحدت وجود بدو<sup>۱</sup> ثمر تفکر استدلالی صرف نبوده، بلکه نتیجه شهود و دسترسی به مقامات عالی فنا و بقا بوده است، گرچه بعداً حکما و عرفا پیرامون آن به بحث فلسفی پرداخته اند. این ثمر ثمین و پُر ارج طریق به سوی کمال، خود نقشه ای از دار وجود و مراتب درونی نفس را در بردارد و به مثابه نقشه جغرافیائی است که مسافر درمقابل خود قرار می دهد تا در راه گم نشود. این که ما از کجا می آئیم و به کجا می رویم و غایت وجود آدمی چیست و در این جهان چه باید کرد و ساخت جهان چگونه است و در درون ما چه نهفته است و مبدء را چگونه می توان شناخت، در عمیق ترین سطح، فقط در عرفان مورد نظر قرار گرفته است. در عرفان است که به این سوالات پاسخ نهائی داده شده است، آنهم پاسخی که هم ارضا کننده عقل سلیم است و هم دل بیدار و هماهنگ با آنچه مبدء خود توسط بر گزیدگانش بر انسان نازل ساخته است. همچنانکه انسان در آغاز کار تخمی را در زمین می کارد که بعد گیاه می شود و شاخ و برگ از آن می روید و گلی می دهد که در درون آن باز آن تخم یافت می شود، عرفان نیز، در وجود طالبی که زمینه مستعد دارد، به مانند آن تخمی است که کاشته می شود و سپس به دنبال طی تمام مراحل کمال در نهایت امر به صورت حقیقی عینی در مرحله حق لیقین از طریق وصال و ذوق بلا واسطه درک می شود.

نیز عرفان نظری تنها علمی است که پاسخ به بسیاری از سوالات معضل فلسفی را در بردارد. بدون آن فلسفه استدلالی از دین جدائی می یابد و بالاخره منجر به کفر و الحاد می شود. تاریخ فلسفه عرب باید درس عبرت آموزی از این لحاظ باشد. با تضعیف عرفان در غرب، به تدریج فلسفه بیشتر جنبه استدلالی به خود گرفت و از دین دور شد تا بالاخره استقلال خود را از وحی و حقائق دینی اعلام کرد و، پس از مدتی کوتاه، خود را تسلیم علوم تجربی ساخت و به صورت مستخدم آن درآمد و در نتیجه یک نوع جدائی بین فکر و معنویت و استدلال و ایمان در غرب بوجود آمد که اکنون ثمر تلخ آن همه جا



مشهود است.

برعکس در فلسفه اسلامی، و مخصوصاً در ایران، و از دوران سهروردی به بعد، فلسفه هرچه بیشتر با عرفان امتزاج یافت تا اینکه در دوران صفویه به دست صدرالدین شیرازی نظامی فکری بوجود آمد که در آن عرفان سهمی اساسی داشت در حالی که خود نظام یک نظام فلسفی بود و نه صرفاً عرفانی. آنان که تولد دکارت را در فرانسه و نه در خراسان یک فاجعه تاریخی می‌دانند و عرفان را در این امر مقصر می‌خوانند یقیناً جدائی فلسفه از دین را یک امر مثبت در پیشرفت تاریخ بشر تلقی می‌کنند. لکن وضع فعلی تمدن جدید که در عین قدرت ظاهری در حال افول و از هم پاشیدن و نیز از بین بردن تمام طبیعت و نظام آن است شاید باعث شود تا این نوع افراد تاحدی تأمل کنند و به نتایج وخیم این جدائی بنگرند و به اهمیت مثبت نفس وجود عرفان در حفظ یک سنت فلسفی، که هیچگاه انسان را از مبداء هستی جدا نساخت و پیوند او را با خلقت ندرید، پی برند.

اهمیت دیگر عرفان فراهم آوردن پاسخ‌هایی است به مشکلات دینی که نه فقها و نه متکلمان می‌توانند از عهده آن برآیند و نیز تفسیر معانی عمیق‌تر بسیاری از آیات قرآنی و متون حدیث است که بدون توسل به عرفان معانی خود را فاش نمی‌سازد. این که چگونه خالق که نیکی محض است عالمی خلق کرده که در آن بدی وجود دارد و یا چگونه انسان می‌تواند مسؤول اعمال خود باشد در حالی که خداوند قادر مطلق است سوالاتی است که برای پیروان همه ادیان مطرح شده است و اکثر آنان پاسخی را تعبداً پذیرفته‌اند. ولی برای آنانکه صاحب اندیشه‌اند و یافتن پاسخ به سوالات فلسفی برایشان جنبه حیاتی دارد باید دانشی وجود داشته باشد که بتواند آنانرا ارضاء کند. اینکه گروه کثیری از افراد متفکر در اروپا در قرون هفدهم و هجدهم خود را از دین و جهان بینی دینی جدا ساختند در حالی که در ایران و یا سایر بلاد اسلامی چنین نشد نه به این علت بود که این افراد باهوش‌تر از مسلمانان بودند و زودتر توانستند خود را از محدودیت‌های پاسخ‌های دینی رها سازند، و نه در اثر اینکه متفکران اسلامی ابله‌تر و ساده لوح‌تر. آیا می‌توان واقعاً پذیرفت که مثلاً فیلسوف شکاک فرانسوی مونتین هوشمندتر و عاقل‌تر از معاصر خود میرداماد بود؟ فرق اصلی در این مورد وجود و یا عدم دسترسی به عرفان و تفکر عرفانی بود. اگر عرفان نظری در تمدن اسلامی ظهور نمی‌کرد فلسفه اسلامی که در قرون اولیه بیشتر فلسفه بحثی بود یقیناً راه اصالت خرد یا ناسیونالیسم را دنبال می‌کرد و سیری

مشابه به فلسفه درغرب می‌داشت و عواقب معنوی و دینی و اجتماعی آن نیز چندان با آنچه درغرب دیده می‌شود فرق نمی‌کرد. طی قرون اخیر عرفان همواره پاسخی راسخ و واضح برای مشکل‌ترین معضلات فکری و فلسفی و دینی داشته و توانسته است وحدت کاخ تفکر اسلامی را حفظ کند.

بدون عرفان، اندیشه نمی‌تواند هیچگاه به ریشه و اصل خود باز گردد چون ریشهٔ عقل استدلالی عقل کلی است و علمی که از طریق آن عقل به دست می‌آید ریشه و اصل تمام دانش‌هایی است که از طریق نیروی استدلالی حاصل می‌شود. حکمت عالی و متافیزیک در واقع جز تفسیری فلسفی از حقائق علم عرفان چیزی دگر نیست. فلسفه و عرفان همواره در تاریخ تفکر اسلامی دو مکتب متمایز بوده است گرچه بزرگانی همچون آقا محمدرضا قمشه‌ای و میرزا مهدی آشتیانی، به دنبال ایجاد مکتب عظیم حکمت متعالیه توسط ملاصدرا، آن دو را به هم نزدیک کرده و حتی تاحدی "یکی" ساخته‌اند.

عرفان محل تقاطع نیروی عقلانی و عشق و، درعالم صوری، ریاضیات و منطق و شعر است. هرگاه فلسفه ای بتواند عقل و عشق را باهم درآمیزد و دقت معادلات ریاضی را با شور و شوق شعر و شاعری توأم سازد، آن فلسفه به ناچار ریشه‌اش در عرفان است و در فلسفهٔ عرفانی. اینکه بسیاری از بزرگان قرون گذشته در ایران هم در منطق و ریاضیات رساله می‌نگاشتند و هم شعر می‌گفتند، هم از مقولات منطقی سخن به میان می‌آوردند و هم از وجد و سرور چنانکه در *حکمة الاشراق* دیده می‌شود، به علت حضور دائمی عرفان در دامن تمدن اسلامی بوده است. بدون این علم اعلی و بیان نظری آن، نه ملاصدرائی وجود می‌داشت و نه جامی، نه گلشن رازی و نه دیوان شاه نعمت ولی. بگذریم از اهمیت این علم در گسیل دادن انبوهی از هوشمندترین مخلوقان خدا به سوی عالم معنی و کسب آن دُرر معرفت که برای وصول به آن خداوند این جهان را آفرید.